

پس ابوالمفاخر در هنگام ازدواج ۲۹ ساله بوده است.

### زادگاه

ابوالمفاخر در دیباچه تاریخ شاه صفی، خود را «سوانح‌نگار تفرشی» شناسانده، و در مجموعه مذکور (انجامه حقائق الحدائق شرفالدین رامی) از کتابت این رساله در تفرش خبر داده و خود را «ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی الخوزانی» معرفی کرده است: «استرحت من کتابته فی وقت الصّحی من الاّیام الربیع بالتفرش وانا... ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی الخوززی» (برگ ۳۷).



### اطلاعاتی درباره

## ابوالمفاخر بن فضل‌الله حسینی

### مؤلف تاریخ شاه‌صفی

#### بهرروز ایمانی

با چاپ تاریخ شاه‌صفی از ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی سوانح‌نگار تفرشی، به تحقیق و تصحیح محسن بهرام‌نژاد (تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۷ش) به یاد مجموعه‌ای افتادم تدوین همین ابوالمفاخر که از مدت‌ها پیش، تصویر آن را در دست داشتم و اخیراً دانشور گرامی جناب آقای سیدجعفر حسینی اشکوری، آن را معرفی کرده است.<sup>۱</sup>

مجموعه یاد شده به شماره ۸۵۳۶ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی محفوظ است و از لابه‌لای اوراق عتیق آن می‌توان اطلاعاتی تازه از ابوالمفاخر حسینی و خاندان او دریافت.

### سالزاد

ابوالمفاخر در مجموعه یاد شده (برگ ۵۰) تاریخ ولادت و زایچه خود را چنین وانموده است: «ولادت داعی حقیقی ابوالمفاخر، سنة ثمان و ثمانین و تسعمائة [۹۸۸ق] سرطان طالع بوده، قمر در حوت، آفتاب در جوزا». او در ذیل گزارش ولادت و زایچه خود، تاریخ ازدواجش را نیز نوشته است: «تاریخ دامادی داعی، سنة سبع عشر و الف [۱۰۱۷ق]»



خوزرن، قریه‌ای است واقع در حوالی تفرش و اراک (استفاده از گفته شفاهی دکتر محسن بهرام‌نژاد). ابوالمفاخر، برخی از مطالب مجموعه خود را در شهر اصفهان و تفرش کتابت کرده، که حاکی از اقامت او در این شهرهاست. بهاری سیستانی، که میر ابوالمفاخر را در سال ۱۰۱۰ق در اصفهان دیده، او را از سادات و اعیان و اکابر تفرش ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

### خاندان

خاندان ابوالمفاخر از سادات حسینی تفرش‌اند و با آنکه خود و پدرش فضل‌الله مشهور نبودند، اما دو برادرش: محمدحسین منشی، مؤلف رساله مبادی تاریخ نواب

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۸، صص ۸۸-۹۵.
۲. نک: «قسمتی از تذکره خیرالبیان»، مقالات عارف، ج ۲، ص ۱۶۹.



رضوان مکان (شاه صفی) و میرابوالبقای شاعر، متخلص به بقایی، در روزگار خود، شهرت داشتند.

۱. فضل الله. پدر ابوالمفاخر است و درباره او چیزی نمی‌دانیم جز آنچه ابوالمفاخر در مجموعه خود آورده است. او در برگ ۱۱۰ مجموعه، سروده‌ای از پدرش در تاریخ وفات پیرمحمد خان با عنوان «والد مغفورم نور ضریحه فرموده» نقل کرده:

چون جهان منزل درد و الم است

هیچ کس را گل شادی نشکفت

قصه پیر محمد خان [را]

دل ماتم زده من چو شنف

سال تاریخ وفاتش جستم

«آه از پیر محمدخان» [گفت]

ماده تاریخ برابر با سال ۹۶۹ ق است و در این سال پدرش زنده بود، اما در سالی که سروده او را نقل کرده، در گذشته بوده است.<sup>۱</sup>

۲. میر محمدحسین: برادر ابوالمفاخر است و مؤلف رساله مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی). میر محمدحسین در این رساله، ماده تاریخی منظوم از ابوالمفاخر ثبت کرده و از او با عنوان «میرابوالمفاخر، برادر فقیر» یاد کرده است.<sup>۲</sup> آقای بهرام‌نژاد، درباره میر محمدحسین و آثار بازمانده از وی، رساله مبادی... و مجموعه منشآت مفصلاً نوشته‌اند،<sup>۳</sup> و آنچه بر آن می‌توان افزود، چنین است:

مؤلف ناشناخته تذکره خرابات<sup>۴</sup> (تألیف از ۱۰۱۰ تا ۱۰۲۵ ق) در ذیل شرح حال بقایی (برادر ابوالمفاخر و میرمحمدحسین تفرشی) نوشته است که در سال ۱۰۲۵ ق که شاه عباس اول (حک: ۹۹۶-۱۰۳۸ ق) ولایت تفرش را به نواب حسین خان میرزا سپرد، همراه او به تفرش رفته و در آنجا با میر محمدحسین (برادر میرابوالبقا، متخلص به بقایی) دیدار کرده است:

در شهور سنه ۱۰۲۵ بعد از فتح هرات که نواب کامیاب صاحبقرانی، تفرش را بعد از فوت مرحوم ولیخان به نواب حسین خان میرزا، ولی نعمت این فقیر، مرحمت فرمودند، در خدمت نواب مشارالیه وارد تفرش شد و ملاقات سید مشارالیه [میرابوالبقا] و میر محمدحسین برادر او، که در کمال فضیلت است و منشی خوب و... میرعبدالغنی [تفرشی] میسر شد...<sup>۵</sup>

نامه‌ای چند نیز از میر محمدحسین تفرشی در برخی از مجموعه‌ها ثبت شده است:

در مجموعه خطی شماره ۳۰۵۰ کتابخانه ملی: نامه‌ای از او خطاب به طالب‌خان، و جواب طالب‌خان به وی.<sup>۶</sup>  
در مجموعه خطی شماره ۱۳۶۰۱ کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی: نامه و یا نامه‌هایی از او.<sup>۷</sup>

در مجموعه منشآت کتابخانه مرحوم مهدی بیانی: نمونه‌ای از انشای محمدحسین تفرشی.<sup>۸</sup>

۳. میرابوالبقا: ابوالمفاخر در جایی از مجموعه شماره ۸۵۳۶ محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، با صراحت از میرابوالبقا به عنوان برادر خود یاد نموده و ابیاتی را از وی نقل کرده است:

برادرم میرابوالبقا رحمه‌الله تعالی به مدح خاقان اکبر جنت مکان گوید:

شاه عادل دل جم‌قدر فریدون فرمان

داور داده خصم‌کش ملک‌ستان...

شاه عباس که چون تیغ برآرد ز غلاف

زهره خوناب شود در بدن شیر ژیان...

(برگ ۲۲۱)

ابوالمفاخر در جایی دیگر از مجموعه مذکور نیز، بدون اشاره به نسبت برادری‌اش با میرابوالبقا، اشعاری را از وی ثبت کرده، و از تخلص «بقایی» که در مقاطع اشعار آمده، می‌توان دریافت که همان میرابوالبقاست:

برادرم رحمه‌الله تعالی :

شادم از وی گرچه با من وعده بیداد کرد

کز نوید وصل خود، جان غمین را شاد کرد...

۱. سالهای ۱۰۳۱ (برگ ۲۶ و ۳۳) و ۱۰۴۷ ق (برگ ۲۱۱) در پایان

برخی از مطالب مندرج در مجموعه ابوالمفاخر، مشهود است.

۲. نک: مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی) ← تاریخ شاه صفی، ص ۲۲۸.

۳. نک: تاریخ شاه صفی، ص پنجاه و دو - هشتاد و هشت.

۴. درباره این تذکره، نک: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۱۶۹ - ۱۷۲.

۵. تذکره خرابات، برگ ۵۵.

۶. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، ج ۶، ص ۸۴۹.

۷. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ج ۳۴، ص ۴۵۷.

۸. نسخه‌های خطی، دفتر ۲، ص ۴۷.

قصه شیرین خسرو خلق را از یاد شد  
تا «بقای» داستان عاشقی بنیاد کرد  
(برگ ۲۱۶)

آنکه در طرّه تو تاب انداخت  
دل ما را در اضطراب انداخت...  
دی «بقای» به فتوی ساقی  
دفتر زهد در شراب انداخت

(برگ ۲۱۶)  
ابوالمفاخر، کتابت رساله عروض جامی را در حضور  
برادرش میرابوالبقا به اتمام رسانیده است:

انجامه رساله عروض جامی: روز پنجشنبه اواخر  
جمادی الاولی سنه ۱۰۳۱ در خدمت حضرات رفیع...  
عظام کرام فخام... امیرابوالبقا و شمسآقامحمدمؤمن و  
جلالآقامحمدزمانا و مظفرا امیرمحمدمهیدیا در ایوان  
بالاخانه نواب محرابخان که بزمی بود و حضرات، دماغ  
بیانی از کیفیات مختلفه رسانیده بودند، ذره حقیر، این  
رساله را به اتمام رسانید (برگ ۳۳)

از انجامه فوق می توان دریافت که ابوالبقا تا سال  
۱۰۳۱ ق زنده بوده است.

میرابوالبقا، متخلص به بقایی، از سراینندگان و دانشوران  
نیمه دوم سده دهم و نیمه نخست سده یازدهم هجری  
است و شرح حال او را برخی از تذکره نویسان نوشته اند.

صادقی کتابدار به ذکر خصوصیات اخلاقی او بسنده  
کرده و او را مردی خوشرفتار، مؤدب، شوخ طبع و در  
معاشرت با مردم، عاری از نفاق و دورویی دانسته است.<sup>۱</sup>

تقی الدین اوحدی از او با عناوین «فاضل با علم و ادب»،  
«فاضل کامل صاحب طبیعت قرارداده زمان»، «مستجمع  
کمالات و مستحضر حالات» و... یاد کرده<sup>۲</sup> و نوشته است

که در سال ۱۰۰۰ ق او را در اصفهان و قزوین می دیده و  
با او همصحبت، یار و رفیق بوده است.

تقی الدین از اقامت او در همدان نیز خبر داده است.<sup>۳</sup>  
مؤلف ناشناخته تذکره خرابات، که در سال ۱۰۲۵ ق  
در تفرش، ابوالبقا را دیدار کرده، او را «به کمال فضل و

فراست» موصوف دانسته است.<sup>۴</sup>

امیرابوالبقا تذکره ای مشتمل بر شرح حال سراینندگان  
زمان شاه عباس اول می نوشته است که دانسته نیست  
آیا آن را به پایان رسانده بوده یا نه. تقی الدین اوحدی

نوشته است:

... تذکره ای در پیش داشت و مدتهای مدید در جمع  
آن زحمت می کشید و به اتمام آن سرگرم بود، ندانستم  
به کجا رسانده و چه کرده چگونه ساخت، و او را تا بعد  
تکمیل، سنه الف هجریه [۱۰۰۰ ق] در صفهان و قزوین  
می دیدم.<sup>۵</sup>

مؤلف ناشناخته تذکره خرابات که در سال ۱۰۲۵ ق با  
میرابوالبقا در تفرش ملاقات کرده بوده، از تذکره وی خبر  
داده، آن را ستوده و به ناتمامی اش اشاره کرده است:

... کتابی در ذکر شعرای ایام نواب کامیاب... نوشته، الحق  
بسیار خوب نوشته و بغایت تازه حرف تازه زده و عبارات  
خوش کار فرموده، ان شاء الله به اتمام آن موفق شود.<sup>۶</sup>

ملا عبدالباقی نهایندی نیز از وجود تذکره میرابوالبقا  
که شرح حال پدر و برادرش در آن آمده بوده، خبر داده  
است.<sup>۷</sup>

به هرحال، از تذکره میرابوالبقا اثری نمانده<sup>۸</sup> و چندی  
از سروده های او در تذکره ها<sup>۹</sup> و مجموعه شماره ۸۵۳۶ که  
توسط برادرش ابوالمفاخر تدوین و تحریر شده، ثبت و  
ضبط گردیده است.

### استادان ابوالمفاخر

ابوالمفاخر در تاریخ شاه صفی ضمن آنکه «شردمه ای از  
مناقب و مآثر» میرزا ابراهیم همدانی (در گذشته ۱۰۲۶ ق)  
را به قید عبارت در آورده، به فیض یابی خود نزد او اشاره  
کرده است:

راقم، روزگاری از بحر افادتش به فیضی وافر و قسطی  
[احتمالاً حظی] او فر، حائز بودم.<sup>۱۰</sup>

۱. مجمع الخواص، ص ۵۴۸.
۲. عرفات العاشقین، ج ۱، ص ۵۴۸.
۳. همان، ج ۱، ص ۵۴۸.
۴. تذکره خرابات، برگ ۵۵.
۵. عرفات العاشقین، ج ۱، ص ۵۴۸.
۶. تذکره خرابات، برگ ۵۵.
۷. مآثر رحیمی، ص ۸۳۶.
۸. تقی الدین اوحدی، سطره چند از تذکره بقایی نقل کرده است  
(نک: عرفات العاشقین، ج ۱، ص ۶۰۶ - ۶۰۷).
۹. تذکره خرابات، برگ ۵۵ - ۵۶؛ مجمع الخواص، ص ۱۰۰؛  
عرفات العاشقین، ج ۱، ص ۵۴۸.
۱۰. تاریخ شاه صفی، ص ۳۹.



دانشورانهٔ میرداماد، از عناوین اقوال و اشعاری که از او نقل کرده، آشکار است و احتمالاً مدتی از محضر او کسب فیض کرده است.

### سروده‌های ابوالمفاخر

ابوالمفاخر به گواهی سروده‌هایی که به نام خود در تاریخ شاه صفی<sup>۴</sup> و مجموعه شماره ۸۵۳۶ محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ثبت کرده و اشعاری که بهاری سیستمی از او در تذکرهٔ خیرالبیان آورده،<sup>۵</sup> شاعر نیز بوده است. برادرش میر محمدحسین تفرشی نیز در رسالهٔ مبادی تاریخ... دو بیت از او متضمن ماده تاریخ سفر شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) به کاشان در سال ۱۰۳۸ق آورده است.<sup>۶</sup>

ابیات درج شده از وی در تاریخ شاه صفی و رسالهٔ مبادی تاریخ ماده تاریخ‌اند و حاکی از علاقهٔ ابوالمفاخر به وقایع‌نگاری.

ابوالمفاخر در مجموعهٔ خود نیز یک رباعی از سروده‌هایش را با عنوان «لمحرره» ثبت کرده است:

تا شوق حجاز در دلم جا دارد

چشم ..... دریا دارد

باشد که ز آرزو به کامی برسد

ای سخت دل؟ از تو این تمنا دارد

(برگ ۲۲۳)

شانزده بیت از سروده‌های ابوالمفاخر را بهاری سیستمی در تذکرهٔ خیرالبیان نقل کرده و آورده است: در تاریخ سنهٔ عشرين و الف که راقم این حروف به اصفهان به شرف سجدۀ اشرف، سربلند گردید، میر مذکور، کمال آمیزش و گرمی به این فقیر داشتند. در آن ایام، جهت تحریر تذکره، این ابیات را قلمی فرمودند.<sup>۷</sup>

۱. این غزل در دیوان اشراق (چاپ سمیرا پوستین دوز) نیست.
۲. این غزل در دیوان اشراق (چاپ سمیرا پوستین دوز) نیست.
۳. نامه‌ای است که میرداماد به ملا عبدالله شوشتری نوشته و در مصنفات میرداماد (ج ۱، صص ۶۰۳ - ۶۰۴) چاپ شده است.
۴. تاریخ شاه صفی، صص ۲۱ - ۲۲، ۳۲، ۱۲۰، ۱۴۹ - ۱۵۰.
۵. «قسمتی از تذکرهٔ خیرالبیان»، مقالات عارف، ج ۲، صص ۱۶۹-۱۷۱.
۶. «رسالهٔ مبادی تاریخ»، تاریخ شاه صفی، صص ۲۲۸.
۷. «قسمتی از تذکرهٔ خیرالبیان»، مقالات عارف، صص ۱۶۹.

احتمالاً ابوالمفاخر در اصفهان و یا همدان، حضور میرزا ابراهیم همدانی را دریافته و مدتی از وی کسب فیض کرده است.

او در مجموعهٔ خود (برگ ۱۰۷) نیز از میرزا ابراهیم با عناوین «استاد البشر والعقل الحادی عشر، سلطان الحکما و العرفاء المتألّهین» یاد کرده و مصنفات او را بر شمرده است.

ابوالمفاخر در مجموعهٔ خود از میر داماد (۹۷۰ - ۱۰۴۰ ق) نیز با حرمت بسیار نام برده و در جایی (برگ ۱۸۲) او را «استادی و استادی» خوانده است:

... اقول کاتب الاحرف، ابوالمفاخر الحسینی، من اللطائف الذی استفدته بقریحتی الفاترة من الحضرة المقدسة القدوسية، سلطان الافاضل و برهان الاواخر و الاوائل، استنادی و استادی، خاتم الحکماء و المجتهدین... محمد الباقر المتخلص بالاشراق نورالله مضجعه...

ابوالمفاخر در جاهای دیگر مجموعهٔ خود نیز، مطالب و سروده‌های از میرداماد نقل کرده است:

میرمحمدباقر سلمه الله :

کو سری کو سر فتراک تو یک چند نداشت؟

یا دلی کو شکن زلف تو در بند نداشت؟<sup>۱</sup>

(برگ ۱۰۴)

لخاتم الحکماء فی الاشراق امیرمحمد باقر بردالله

مضجعه :

نمی‌دانم چه سازم باز در بازی چوگانش

سری هر روز می‌باید که سازم گوی چوگانش...<sup>۲</sup>

(برگ ۱۰۲)

### نامه‌ای از میرداماد به ملا عبدالله شوشتری:

نواب مستطاب، استاد الكل فی الكل، امیر محمدباقر اشراق، به بندگان رضوان مکان، آخندی مولانا عبدالله رحمه‌الله تعالی نوشته‌اند. رحم‌الله امرءاً عرف...<sup>۳</sup> (برگ ۱۳۵)

### نقل لطیفه‌ای از میرداماد

من لطائف الواردات علی سلطان المتألّهین و برهان العارفين و المكاشفين، حکیم‌الاشراق، امیرمحمد باقر الشهبیر بالداماد نورالله ضریحه... (برگ ۲۳۲).

چنانکه می‌بینیم ارادت ابوالمفاخر به شخصیت





او در تاریخ شاه صفی نیز اطلاع داده است که از جانب شاه صفی «به نظم مثنوی مشتمل بر تعریف اشرف» مأمور شده بود.<sup>۱</sup> نمی‌دانیم آیا او به سرایش این مثنوی، توفیق یافته است یا نه.

به هر حال، ظاهراً ابوالمفاخر، بیشتر به سوانح‌نگاری مشهور بوده و به شاعری تشخص نیافته است و به همین دلیل، نام او را در تذکره‌های نوشته شده در دوره صفوی نمی‌یابیم.

بهار سیستانی، که ابوالمفاخر را به سال ۱۰۱۰ ق در اصفهان دیده، درباره او نوشته است:

از سادات و اعیان و اکابر تفرش است و کمال فضیلت و دانش دارد و مدتها مطالعه علوم نموده و به شیوه سخنوری و معانی‌گستری و ندیمی مایل است.<sup>۲</sup>

جز تاریخ شاه صفی یادداشتهای پراکنده تاریخی و ادبی از ابوالمفاخر نیز در مجموعه‌اش مسطور است.<sup>۳</sup>

### نکته پایانی

آقای بهرام‌نژاد با استناد به ترقیمه دستنویس تاریخ شاه صفی، که متعلق به کتابخانه چستربیتی ایرلند است، تاریخ اتمام آن را ۱۰۷۸ ق دانسته،<sup>۴</sup> و از سویی دیگر می‌دانیم که ابوالمفاخر در سال ۹۸۸ ق تولد یافته. آیا او در ۹۰ سالگی تألیف تاریخ شاه صفی را به پایان برده است؟

بعید می‌نماید که او تا این سال، زنده بوده باشد. سال ۱۰۷۸ ق، تاریخ کتابت دستنویس محفوظ در کتابخانه چستربیتی است و از عبارت «تمت الكتاب...» نمی‌توان تاریخ تألیف آن را دریافت. پایان بسیاری از آثار خطی با همین عبارت رقم خورده است، که مبین تاریخ کتابت اثر است، نه تألیف آن.

ابوالمفاخر، وفات شاه صفی را در سال ۱۰۵۲ ق گزارش کرده<sup>۵</sup> و تا این سال، زنده بوده است و با توجه به تاریخ تولدش در ۹۸۸ ق، در آن سال، ۶۴ سال از عمرش می‌گذشته است.

### کتابنامه

- تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین‌معانی، تهران، سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.  
- تاریخ شاه صفی، تألیف ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی، به انضمام مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه

صفی)، تألیف محمدحسین الحسینی التفرشی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام‌نژاد، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۸ ش.

- تذکره خرابات: ناشناخته، دستنویس شماره ۳۸۴۱ - کتابخانه ملی ملک.

- دیوان اشراق، سروده میر محمدباقر داماد، با پیشگفتار جویا جهانبخش، به کوشش سمیرا پوستین‌دوز، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۵ ش.

- عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین، تقی‌الدین اوحدی بلیانی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۸ ش.

- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، سید محمود مرعشی نجفی، با همکاری محمدحسین امینی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ج ۳۴، ۱۳۸۵ ش.

- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سید جعفر حسینی اشکوری، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۸، ۱۳۸۸ ش.

- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، عبدالله انوار، تهران، ج ۶، ۱۳۷۹ ش.

- مآثر رحیمی، عبدالباقی نهاوندی، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.

- مجمع‌الخواص، صادقی کتابدار، ترجمه عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۲۷ ش.

- مقالات عارف، عارف نوشاهی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ج ۲، ۱۳۸۶ ش.

- مصنفات میرداماد، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و ...، ج ۱، ۱۳۸۱ ش.

- نسخه‌های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر ۲، ۱۳۴۱ ش. ■

۱. تاریخ شاه صفی، ص ۱۹۱.

۲. نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۸، ص ۹۵.

۳. تاریخ شاه صفی، ص بیست و چهار.

۴. «قسمتی از تذکره خیرالبیان»، مقالات عارف، ج ۲، ص ۱۶۹.

۵. همان، صص ۲۰۲ - ۲۰۴.



## «حافظ» و «اشعاری نویافته از میر کرمانی»

فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی

با یاد استاد منوچهر مرتضوی

هنگامی که کتاب ارجمند شاعران قدیم کرمان پژوهش سید علی میرافضلی را خواندم، مقاله‌ای با نام «حافظ و شاعران قدیم کرمان» پرداختم که در کتاب ماه ادبیات، شماره ۳۹، به چاپ رسیده است. یکی از شاعرانی که در آن کتاب معرفی و اشعارش نقل شده، میر کرمانی (زنده در ۷۳۲ق) است که شباهتهای میان اشعار او و حافظ را نیز در مقاله خویش باز نموده‌ام.



از سوی دیگر در شماره ۳۶ مجله گرامی گزارش میراث (آذر و دی ۸۸) مقاله‌ای با عنوان «اشعاری نویافته از میر کرمانی» به قلم آقای جواد بشری به چاپ رسیده است. آقای بشری در مورد این اشعار نویافته نوشته است: «[...] تقی‌الدین کاشی هم از اشعار او [= میر کرمانی] منبع یا منابعی در اختیار داشته است. خوشبختانه این بخش از تذکره تقی کاشی در نسخه‌ای آشفته که بیشتر قسمت‌هایش به خط مؤلف و پیشنویس (مسوده) او به شمار می‌رود اخیراً در کتابخانه چشمه رحمت هند یافت شده است. این دستنویس را به تازگی در میان لوحهای فشرده‌ای که مجمع ذخائر اسلامی از چند کتابخانه کوچک شبه‌قاره تهیه کرده و به ایران آورده، یافتیم که کشف مهمی است. [...] تقی از میر ۱۹۴ بیت در ۸۶ فقره

گزینش کرده که ۱۵۱ بیت آن نویافته به شمار می‌رود و بسیار ارزشمند است» (گزارش میراث، همان، ص ۱۳۱).

باری اینک برای تکمیل مقاله پیش‌گفته خویش، اشعار نویافته میر کرمانی را نیز از منظر همانندی‌های لفظی و مضمونی با سخن خواجه شیراز مقایسه و نتیجه را به خوانندگان ارجمند تقدیم می‌نمایم (شماره‌هایی که در مقابل نام میر کرمانی خواهد آمد، ناظر به شماره صفحات مقاله آقای بشری در گزارش میراث شماره ۳۶ است):

۱. من مرد زهد و توبه و پرهیز نیستم

شیخ محله پند مده گو دگر مرا

(میر: ۳۳)

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم

با ما به جام باده صافی خطاب کن

(حافظ: ۳۱۰)<sup>۱</sup>

۲. آن سرو نازنین که دل آرامگاه اوست

خورشید، سایه پرورِ رلف‌سیاه اوست

(میر: همان)

ای خونبهای نافه چین خاک راه تو

خورشید، سایه پرورِ طرف کلاه تو

(حافظ: ۳۱۷)

۳. در نمونه زیر نیز همانندی وزن و مضامین و قوافی

میان شعر حافظ و میر کرمانی دیده می‌شود، با این تفاوت

که میر در غزل خود از ردیف هم استفاده کرده است:

دل‌م ستایش بالای سرو دارد دوست

که در سرم هوس وصل سرو بالایی است

(میر: همان)

به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید

که می‌رویم به داغ بلند بالایی

(حافظ: ۳۷۰)

خلاف عقل بود دیده بستن از رویت

چرا که دیدن روی تو خوش تماشایی است

(میر: همان)

مکدر است دل آتش به خرقة خواهیم زد

بیا ببین که کرا می‌کند تماشایی

(حافظ: همان)

۱. دیوان حافظ، قزوینی غنی، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه

محمد قزوینی، به اهتمام ع. جربزه‌دار، چاپ پنجم، اساطیر،

تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۸.

زیر شمشیر غمش رقص کنان بایدرفت  
کآنکه شدکشته او نیک سرانجام افتاد  
(۱۵۱)

۸. به جهد ما نشود آرزوی ما حاصل  
عنایت تو مگر دستگیر ما باشد  
(میر: همان)

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید  
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند  
(حافظ: ۱۹۲)

۹. رونق روی تو لاله‌زار ندارد  
زینت حسن تو نوبهار ندارد  
هیچ نیرزد دلی که عشق نوزد  
هیچ ندارد کسی که یار ندارد  
(میر: ۳۶)

که به لحاظ وزن، ردیف و محتوای کلی با غزل زیر از  
حافظ قابل مقایسه است. البته بدیهی است که به دلیل  
متفاوت بودن «قافیه»، مضامین ابیات دو گوینده کاملاً  
همسان نیست. حافظ گوید:

روشنی طلعت تو ماه ندارد  
پیش تو گل رونق گیاه ندارد  
(۱۶۱)

۱۰. ای سراپای وجود تو به زیبایی فاش  
صورتی خوشتر از آن نقش نبندد نقاش  
(میر: ۳۷)

غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنود است  
در سراپای وجودت هنری نیست که نیست  
(حافظ: ۱۳۲)

۱۱. فتنه انگیزی و شوخی در جهان  
هست کار غمزه جادوی تو  
(میر: ۳۸)

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت  
فتنه‌انگیز جهان، غمزه جادوی تو بود  
(حافظ: ۲۰۶)

۱. لب‌الالباب، محمد عوفی، از روی چاپ اروپا، با تصحیحات مجدد  
و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی، کتابخانه ابن‌سینا، کتابخانه  
حاج علی علمی، اسفند ۱۳۳۵.

۴. دراز دستی باد صبا تماشا کن  
که چون در آن سر زلف تو پیچ و تاب انداخت  
گهی که طره طرار تو پریشان شد  
دل شکسته شهری در اضطراب انداخت  
(میر: ۳۴)

بنفشه طره مفتول خود گره می‌زد  
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت  
(حافظ: ۱۰۵)

۵. میر اگر در وصف حسنت ده زبان شد دور نیست  
«چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود»  
(میر: همان)

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است  
چون جمع شد معانی گوی‌بیان توان زد  
(حافظ: ۱۷۸)

گفتنی است مصراع دوم بیت میر کرمانی (چون  
معانی جمع گردد...) عیناً از عنصری است که عوفی در  
لب‌الالباب نقل کرده و صورت کامل بیت عنصری چنین  
است:

زانکه جودش جمع گردانید معنی‌های نیک  
چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود<sup>۱</sup>  
۶. گفتم که کنم وصف جمالت خردم گفت  
کاری مکن آغاز که انجام ندارد  
(میر: همان)

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست  
هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام  
(حافظ: ۲۵۹)

۷. طالب وصل تو از تیغ نمی‌آید شد (?)  
عاشق روی تو جان «رقص کنان» می‌بازد  
(میر: ۳۵)

چنان‌که می‌بینیم آقای بشری در پایان مصراع  
نخست علامت سؤال نهاده‌اند و این بدان جهت است  
که «نمی‌اندیشد» (فعل مضارع اخباری منفی از مصدر  
«اندیشیدن») را «نمی‌آید شد» خوانده‌اند. پس صورت  
درست بیت میر چنین است:

طالب وصل تو از تیغ نمی‌اندیشد  
عاشق روی تو جان رقص کنان می‌بازد  
و حافظ گوید:



۱۲. ای از فروغ روی تو خورشید آیتی

حسن و ملاحظت تو ندارد نهایی

(میر: ۳۹)

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی

شرح جمال حور زرویت روایتی

(حافظ: ۳۳۴)

۱۳. ای صورت خوبت صفت لطف الهی

بر قدرت حق داده جمال تو گواهی

(میر: همان)

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد

زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

(حافظ: ۱۰۱)

نیم بیت دوم تکرار کرده است. پس ضبط درست بیت

چنین است:

عشق تو شد مقیم دل دردمند من

آری مقام گنج بود منزل خراب

شاعران دیگر نیز از جناسی که میان مقیم و مقام

هست سود جستند. حافظ گوید:

تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است

همواره مرا کوی خرابات مقام است

(ص ۱۱۸)

۳. عاشق تفاوتی ننهد سر و نوش را

کز دست دوست هر چه ستاند پسند اوست

(ص ۳۳)

در حاشیه درمورد «سر و نوش» نوشته‌اند: «کذا

فی‌الاصول. شاید «زهر و نوش» بوده است.»

اگرچه تصویر نسخه خطی در اختیار نگارنده این

سطور نیست، به نظر می‌رسد «سر» در مصراع نخست

تحریف نیش باشد نه «زهر»، چه نیش و نوش ترکیبی

شاعرانه، جافتاده و مستعمل همه شاعران است. پس

مصراع اول باید این گونه باشد:

عاشق تفاوتی ننهد نیش و نوش را

۴. از حاصل عمرش نبود هیچ حیاتی

آن کس که می‌عشق تو در جام ندارد

(ص ۳۴)

این بیت را در کتاب شاعران قدیم کرمان (ص ۴۲۴)

نیز به همین صورت دیده بودم و کلمه حیاتی را در

پایان مصراع نخست نادرست و محل معنی می‌دانستم.

به نظر می‌رسد آقای بشری نیز بیت مذکور را عیناً از روی

کتاب شاعران قدیم کرمان نقل کرده‌اند، نه از روی نسخه

نویافته. چه در تصویری که متضمن پنج بیت از این غزل

میر است و در ص ۴۰ مجله چاپ کرده‌اند سه تفاوت عمده

در ضبط بیت دیده می‌شود: ۱. به جای «حیاتی»، تمتع

آمده که معنی شعر با آن درست می‌شود. ۲. به جای

«حاصل عمرش»، دور جهانش و ۳. به جای «آن کس»،

«هر دل» ضبط شده، یعنی در نسخه نویافته، شعر میر

بدین صورت است:

از دور جهانش نبود هیچ تمتع

هر دل که می‌عشق تو در جام ندارد

ضمناً در این تصویر یک بیت دیگر هم آمده که آقایان

آنچه گذشت شباهتهایی بود که میان ابیات حافظ و «اشعار نویافته میر کرمانی» به نظر رسید. امید است دوستداران سخن خواجه را به کار آید.

در پایان، به چند نکته در مورد مقاله آقای بشری

اشاره می‌نمایم. باشد که مقبول افتد:

۱. سیم و زر ما «اشک رخ» ماست ولیکن

کامی نشود حاصل از این سیم و زر ما

(ص ۳۳)

در مصراع نخست «اشک و رخ» (با واو عطف) باید

باشد. شاعر اشک خویش را به سیم، و رخ زرد خود را به

زر تشبیه کرده و این از مضامین رایج شعر فارسی است،

چنانکه فی‌المثل حافظ گوید:

تَرکِ درویش مگیر آر نبود سیم و زَرش

در غمت سیم شما را شک و رُخش را، زرگیر

(ص ۲۳۰)

پس صورت درست مصراع نخست میر چنین است:

سیم و زر ما اشک و رخ ماست ولیکن.

۲. عشق تو شد مقیم دل دردمند من

آری مقیم گنج بود منزل خراب

(ص ۳۳)

مصراع دوم به صورتی که نقل شده، معنای درستی

ندارد. ظاهراً واژه مقیم در لُخت دوم، از ضایعات سبق

ذهن کاتب بوده و به جای آن باید کلمه مقام را می‌نشانده

است. اما بر اثر اشتباه ذهنی، مقیم مصراع نخست را در



میرافضلی و بشری هیچ‌یک آن را ثبت نکرده‌اند:

در روی زمین مرغِ دلی نیست که امروز  
صیاد سر زلفتو [=زلف تو] در دام ندارد  
۵. گر نخواهد و براند چاره جز تسلیم نیست  
من مطیعم امر او را تا چه فرمان می‌رسد

(ص ۳۵)

«نخواهد» و «براند» هر دو یک معنی می‌دهد. به جای  
«نخواهد» ظاهراً باید بخواند باشد تا معنی بیت به سامان  
آید:

گر بخواند و براند چاره جز تسلیم نیست  
این مضمون نیز از مضامین مشترک شعر فارسی است  
و به اقامه شواهد حاجت نیست.

۶. همه حقیقت محض است عشق‌بازی من

گمان مبر که درو بوی از مجاز بود

(ص ۳۵)

اگر «بوی» در مصراع دوم غلط چاپی نباشد ظاهراً از  
ویژگیهای رسم‌الخطی نسخه بوده و امروز باید به صورت  
بویی بنویسیم.

۷. ز سوز سینه احباب کن بیان

رمزی ز آه و ناله عشاق عرضه دار

(ص ۳۶)

اگر مجاز باشیم در مورد «افتادگی»های متون کهن به  
حدس و گمان متوسل شویم، می‌توان حدس زد که به  
جای آنچه از آغاز مصراع نخست افتاده واژه رازی باشد:  
(رازی ز سوز سینه احباب کن بیان). این واژه (رازی)  
در مقابل واژه «رمزی» که در آغاز مصراع دوم آمده قرار  
می‌گیرد.

۸. غم تو را که غلامی او کنی شادی

بهر بها که فروشند من خریدارم

(ص ۳۷)

در مصراع نخست به جای «کنی» باید «کند» باشد: غم  
تو را که غلامی او کند شادی... .

ظاهراً باید کم‌کم غلطهای چاپی را از ویژگیهای خط  
فارسی به حساب آوریم! زیرا تقریباً هیچ نوشته‌ای نیست  
که خالی از این عیب باشد. (و نمی‌دانم در همین مقاله  
نیز چند غلط چاپی رخ خواهد داد!). باری در مقاله آقای  
بشری هم سه چهار مورد زیر دیده شد (آنچه در []  
می‌آوریم، صورت درست واژه مورد نظر است):

شوریده‌دلی نیست در این دور که او را

«تا» [با] سلسله زلف تو پیوند نباشد

(ص ۳۵)

که‌گه بسوی احسان شوی (؟) شکستگان بین

دریاب [درباب] هر که باشد احسان زیان ندارد

(ص ۳۶)

ای باد اگر کنی گذری سوی آن نگار

پیغام ما برو بر و پیغم [پیغام] او بیار

(همان)

من آن نیم که شکایت کنم ز بیدادش

هزارجان‌گرامی من فدا باشد [بادش]

(ص ۳۷)

نه چنان سیر [اسیر] گشتم که نجات امید دارم

چه‌کنم چه چاره سازم که به جان رسید کارم

(همان)

